

مورخ ۱۴ فوریه ۱۹۱۳ در مجلس تیا سوفیها در پاریس: درباره حی بودن همه کائنات و وصول انسان به زندگی ابدی با استفاضه از قوه روح القدس

حضرت عبدالبهاء

اصلی فارسی



مورخ ۱۴ فوریه ۱۹۱۳ در مجلس تیا سوفیها در پاریس:
درباره حی بودن همه کائنات و وصول انسان به زندگی
ابدی با استفاضه از قوه روح القدس¹

(خطابات جلد سوم، ص. ۵۷-۶۰)

هو الله

چون به نظر حقیقت در جمیع کائنات نظر می کنیم، می بینیم هر کائنی فی الحقیقه حیات دارد. سابق در فلسفه می گفتند جماد حیات ندارد، اما مؤخرأً به تحقیقات عمیقہ معلوم شد که جماد نیز حیات دارد و دلائل فنیہ در فلسفه جدیدہ بر آن اقامہ شدہ. ما مختصر می گوئیم کہ کائنات حیات دارند، لکن حیات هر

¹ خطابه در مجلس تیا سوفیها در پاریس شب ۱۴ فوریه ۱



ORIGINAL



AUDIO

کائی به حسب استعداد او است. مثلاً در عالم جماد حیات است، لکن بسیار ضعیف است؛ مثل نطفه در رحم مادر روح دارد، اما ضعیف است. چون به عالم نبات نظر کنی، می بینی آن نیز روح دارد، اما از عالم جماد قوی تر است. و همچنین در عالم حیوان نسبت به عالم نبات، حیات بیشتر جلوه دارد. و چون به عالم انسان نظر می کنیم، می بینیم حیات انسانی در نهایت قوت است، لهذا آنچه انسان بکوشد، قوه روح بیشتر ظاهر شود. مولود جدید هر چند ضعیف الروح است، ضعیف الادراک است، ولی چون به درجه بلوغ رسد، در نهایت قوت ظاهر شود و قوای معنویّه انسان در نهایت کمال جلوه نماید و چنین حیات و قوه ای در عالم حیوانی نیست. زیرا روح انسانی کاشف حقائق اشیاء است که این صنایع را اختراع می کند، این همه علوم را اکتشاف می نماید، این اسرار طبیعت را کشف می کند، در شرق امور غرب را تمشیت می دهد، در زمین اکتشاف آسمانی می کند. لهذا در نهایت درجه قوت است، علی الخصوص اگر ارتباطی به خدا حاصل نماید و استفاضه از نور ابدی کند، یک تجلّی از تجلّیات شمس حقیقت شود و به اعظم مقامات عالم انسانی رسد. در این مقام، روح انسانی مثل آینه ایست که شمس حقیقت در او تجلّی کند. لهذا چنین روحی البته ابدی و باقی و ثابت است، فنا ندارد و جامع جمیع کمالات است، بلکه فیضی از فیوضات الهی است و جلوه ای از انوار نامتناهی. این مقام مقام نفوسی است که استفاضه از فیاض حقیقی می نمایند، کمالات نامتناهی در آن ها ظاهر می شود این نهایت رتبه وجود است.

و به نظر دیگر چون در کائنات نظر می کنیم، می بینیم که اجزاء فردیه ای ترکیب شده و از آن ترکیب، هر کائی وجود یافته و چون آن ترکیب تحلیل یابد، آن کائن انعدام و فنا جوید. پس وجود و عدم کائنات عبارت از ترکیب و تحلیل است و چون عناصر فردیه جسمی تحلیل گردد، هر فردی با عناصر دیگر ترکیب شود و کائی دیگر موجود گردد. لهذا هر فردی از جواهر فردیه در جمیع مراتب سیر دارد و این بدیهی و محسوس است، نه اعتقادی. از این ثابت می شود که هر جزئی از اجزاء فردیه سیر در جمیع کائنات دارد. مثلاً اجزائی که در انسان است، وقتی در جماد بوده در مراتب جماد به صور نامتناهی سیر کرده و در هر صورتی کمالی داشته، و همچنین در صور نامتناهی حیوان و عالم انسان. و چون صور کائنات نامتناهی است، لهذا هر جزئی از اجزاء فردیه انتقال در صور نامتناهی کند و در هر صورتی کمالی حاصل نماید. پس جمیع کائنات در جمیع کائنات است. ملاحظه فرمائید چه وحدتی است که هر جزئی از کائنات عبارت از جمیع است و این فنا ثابت است. این چه وحدتی است در عالم وجود و چه انتقالاتی و چه کالاتی، دیگر اعظم از این نمی شود که هر کائی فیضی از فیوضات الهی است.

پس واضح است که فیوضات الهی نامتناهی است، حدّ و حصر ندارد. در این فضای نامتناهی ملاحظه نمائید چقدر اجسام عظیمه نورانیّه است و این اجسام نیز نامتناهی است، زیرا از پس این نجوم نجوم دیگر است و از پس آن نجوم باز نجوم دیگر. خلاصه فنا ثابت است که عوالم نامتناهی است. ببینید فیض الهی نا محدود است، با آنکه این فیض جسمانی است. دیگر ببینید فیض روحانی چگونه است. با وجود آنکه فیض جسمانی نا محدود

است، دیگر فیض روحانی چگونه محدود می شود، با آنکه اصل است. زیرا آن فیض اعظم از فیض جسمانی است و این فیض جسمانی نسبت به فیض روحانی حکمی ندارد. جسم انسان آثارش به درجه ای است، اما روح انسانی آثارش غیر متناهی. حتی در زمین اکتشافات فلکیه نماید و احساسات سمائیه کند. ملاحظه کنید چقدر قوه روحانی انسان اعظم است از جسد او. با وجود آنکه فیض جسمانی و روحانی الهی نامحدود است، بعضی بی فکران گمان کنند که محدود است. گویند که این عالم عالم ده هزار ساله است و بدایت فیض الهی معلوم و محدود است و حال آنکه فیض الهی نامحدود است و قدیم همیشه بوده و خواهد بود بدایتی نداشته و نهایتی نخواهد داشت. زیرا عالم وجود محلّ کمالات الهی است، آیا می توانیم خدا را محدود نمائیم؟ همین طور که حقیقت الهی نامحدود است، همین طور فیوضات الهی غیر محدود و نامتناهی.

و از جمله فیض الهی مظاهر مقدّسه اند، چگونه می شود محدود شود؟ و حال آنکه اعظم فیوضات الهیه اند. بعد از آنکه فیض جسمانی غیر محدود است، فیض روحانی چگونه محدود شود؟ بعد از آنکه قطره محدود نشد، دریا چگونه محدود گردد؟ بعد از آنکه ذره غیر محدود باشد، خورشید چگونه محدود شود؟ چون عالم جسمانی غیر متناهی است، عالم روحانی چگونه محدود و متناهی شود؟ لهذا مظاهر مقدّسه که اعظم فیوضات الهیه اند لم یزل بوده و لایزال خواهند بود، چگونه می توانیم فیض الهی را محدود کنیم؟ اگر خدا را می توانیم محدود کنیم فیض او را هم می توانیم محدود کنیم.

باری با آنکه همیشه هر ملّتی موعودی داشت و هر امتی منتظر ذات مقدّسی بود، افسوس که چون آن موعود ظاهر شد، محتجب ماندند. و منتظر طلوع شمس حقیقت بودند، چون طالع شد به ظلمت قناعت کردند. مثلاً ملّت موسوی منتظر ظهور مسیح بودند، شب و روز تضرّع می نمودند که خدایا مسیح را ظاهر کن. ولی چون آن حضرت ظاهر شد، محتجب ماندند، او را نشناختند، زیرا پرده تقلید دیده های آنها را بسته بود. ندیدند و ندای الهی را نشنیدند. قریب دو هزار سال است هنوز منتظرند. پس باید چشم ما باز باشد و عقل ما فارغ و آزاد که هنگام ظهور، محتجب نشویم؛ چون ندای الهی بلند شود، بشنویم چون نفحات جنت الهی منتشر شود، مشام ما مزکوم نباشد تا آن نفحه قدس را استشمام کنیم، آن انوار الهی را مشاهده نمائیم آن لحن را بشناسیم آن روح را بیایم تجدید حیات کنیم، از نفحات روح القدس زنده شویم تا به اسرار کائنات پی بریم و علم وحدت عالم انسانی را بلند نمائیم. جمیع از فیض الهی بهره و نصیب گیریم و هر فردی مانند موجی گردیم. حقیقت بحر وجود نظر کنیم، صنع بحر الهی بینیم. چون به امواج بنگریم، کلّ را از بحر دانیم. هر چند امواج مختلف است، لکن بحر واحد است. یک شمس بر جمیع کائنات ساطع است و نور نور واحد، و لکن کائنات مختلف.

باری این قرن قرن وحدت است، قرن محبّت است، قرن صلح عمومی است، قرن طلوع شمس حقیقت است قرن ظهور ملکوت الله است. لذا باید به جمیع وسائل تثبّت نمائیم تا از این فیوضات نامتناهی، بهره وافر بریم.

زیرا امروز ملاحظه می‌کنیم اسباب وحدت عالم انسانی از هر جهت مهیا است، این دلیل بر تأییدات است. از جمله تأییدات در این قرن لسان عمومی است که می‌بینیم در انتشار است. شبهه ای نیست که لسان عمومی سبب زوال سوء تفاهم است، زیرا هر فردی مطلع بر افکار جمیع بشر شود و این از جمله اسباب وحدت عالم انسانی است. لهذا باید بکوشیم تا آنرا ترویج نمائیم.

با آنکه من احوالم خوب نبود باز امشب آمدم و به قدر امکان صحبت داشتم.

